

در آستانه دنیای فکر و اندیشه

در شماره نخستین پایان فلسفه کلاسیک و شکست
 نقادی فکر بشر مذهب رگماتیسم را شرح دادیم . این سر آغاز
 مطلب بود . در آنجا صحنه زیبایی از طبیعت دیر
 یا زود گذر دیده میشد همه چیز در حال تغییر بود ، یک بوجود آمدن دائم
 یک نابودی دائم ، هیچ چیز نمی ایستاد از دری ظاهر میشد و از در دیگر
 بیرون میرفت ، میرفت و برای همیشه از نظر ناپدید میشد .

در برابر این تغییر دائمی جمعی تصور میکردند حقایق فکری همیشه
 و جاودانی برای آنها کشف شده با کلید عقل طلسم خانه طبیعت را گشوده اند
 و از همه چیز اطلاع دارند از ابتدا جهان چگونه آمده و برای چه خلق
 شده بکجا میرود ؟! ما برای چه خلق شده ایم ؟! و چرا خواه و ناخواه

فتاده ایم به بند جماعتی که ز آرز
 بجز ضیف کشی هیچشان هوا نبود
 یکی بناز و تسم هزار ها در رنج
 نتیجه اش بجز این رنج و اهتلا نبود
 در این دیار که فرمانروا بود زور و زور
 برای فضل و حقیقت دگر بها نبود
 بالای جان من و تو درستی است و عفاف
 در این محیط ازین سخت تر بالا نبود
 از این متاع که در کلبه معقر ماست
 درون هیچیک از کساخ اغنیا نبود
 بهشت بی هنران است شهر ما آری
 که غیر قلب و دغل اندر آن روا نبود
 برای هر که فضیلت بود ثمر نبود
 برای هر که خیانت کند جزا نبود

فروغ علم در آستانه دنیای ...

میرویم ؟ همه اینها بطور دقیق و مفصل طراحی شده بود .
زمان های درازی بود که این طرح ریزی ها محفوظات عالی بشر را تشکیل میداد هر که آنها را میدانست دانشمند و فکور بود . این تصور نیز در هم شکست کاخ نظریات يك جانبه و قطعی و جزم درهم فرو ریخت بشر هر باریکه باندیشه های خود رجوع کرد آنها ناقص و درجه بسیار موارد که مبتدل و خنده آور دید .

طرح پیشین را بدور انداخت و برای نمایش هستیها طرح جدیدی ریخت و باینهمه برای او بسیار ناگوار بود که فکر خود را نیز بهین سرنوشت مبتلا بیند و حاضر نمیشد و هنوز هم حتی آن کسانی که پایه های فلسفه تغییر و تحول را بایبانی کامل و شرحی رسا بیان کرده اند حاضر نیستند همه چیز را بدون قید و شرط در دست چپا و لگرفنا و نیستی بینند و در دامنه حیات آنها همه چیز در حال تغییر و تحول باشد بدیده هابشکلی که بودند در آنجا که قرار داشتند روابطی که آنها را بهم پیوند میداد ، از همه مهتر نهال زندگی ، موجودیت ، شخصیت انسان نیز در حال تغییر باشد تغییر نه بمعنای ساده بآن معنی که از قبول آن ناگزیریم بلکه بمعنای وسیع کلیه بمعنایی که از یکسو نیست میشویم و از بین میرویم از سوی دیگر بوجود میآئیم و هست میشویم آری بشر از قبول این حقیقت با این شکل اباداشته و حتی واضعین فلسفه تغییر و تحول نیز عملا از قبول آن سر باز زده اند .

از یکسو صحنه کامل و نمایانی از تغییرات دائمی کلیه صحنه ها از یکسو امتناع بشر از اینکه با قبول بی چون و چرای این اصل شخصیت ، وظیفه و تکلیف و اخلاق و وجدان را بدست بی ارجمی و بی ارزشی بسپارد . در یکچنین عرصه ای بود که تشریح ارزش دانستیهای بشر مسئله دقیق و اساسی را تشکیل میداد .
زیاد از تاریخ فلسفه نگذشته بود که این بحث پیش آمده و برای اولین بار سופسطائیان فکر بشر را مورد نقادی قرار دادند پیش از آنها هراکلیت که با بیانی ساده و روشن فلسفه تغییر را عرضه کرده بود زمینه صاف و همواری برای پیدایش افکار سופسطائیان آماده ساخته بود .

سوفسطائیان در نقادی فکر بشر یکباره در برابر آنانکه فکر خود را حلال مشکلات میدانستند ارزش و اعتبار دانستیهای بشر را تابعه صفر تنزل دادند .



در آستانه دنیای ... فروغ علم

بر تا گوراس از سونسطامیان بنام اظهار میدارد ، فقط ظواهر اشیاء را مشاهده میکنیم که دائما در حال تغییرند پس ظواهر فقط حقیقت دارند و هر قضایای صحیح است، عبارت دیگر مقیاس تمام اشیاء حقائق کلیات واقعی انسان است. انسان نه برای همه وقت، قضاوت نه برای همیشه بلکه برای همان لحظه ای که بررسی يك شیئی انجام میگردد .

گور گیاس سونسطامی دیگر ظاهراً خلاف این مطلب ولی در حقیقت همین این مطلب را بنحوه دیگر عرضه میدارد . او میگوید چون از باطن چیزی درك نمیکنیم پس هیچ چیز حقیقت ندارد . در نظر او فلسفه درسه اصل خلاصه میگردد اول هیچ چیز وجود ندارد دوم اگر وجود دارد برای ما قابل درك نیست سوم اگر میتوانستیم چیزی معرفت پیدا کنیم نمیتوانستیم معرفت خود را بدیگران نیز سرایت دهیم . تنها فن حقیقی خطابه است که بکمک آن میتوانیم هر چه میل میکنیم بنام حقیقت بدیگران تحمیل کنیم .

نتیجه این طرز تفکر شك و تردید در همه چیز و تزلزل در کلیه افکار و عقاید و معلومات بشر بود .

ولی همانطور که دکتر گوستا اولوبون اظهار میدارد بشر نمیتوانست برای مدت درازی در حال شك و تردید بی عقیده و بی آرمان زیست کند، عقاید سونسطامیان بزودی بگوشه کتابها رانده گشت و دورانی طولانی و دراز طرح ارزش معلومات بشر در بوته اجمال ماند . فقط گاه بیگاه بیشتر از زبان منصوفه و عرفا در میان سایر چیزها سخنی هم از عجز و ناتوانی بشر در درك حقائق و هستیها یاد میشد . در پایان قرون وسطی هنگامیکه نسیم آزادی فکرو زیدن گرفت کم و بتدریج فکر بشر مورد نقادی قرار گرفت اما نه بطور پیشین نه آنطور ساده و بی بند و بار بلکه در حالیکه بشر بنتایج عملی معلومات خود دست یافته هر چقدر هم که صلاحیت فکر خود را انکار کند اینك دیگر در عمل بحقایق مثبت و مسلم و قابل اطمینان برخورد کرده که پایه های دنیای جدید و صنعتی او را تشکیل میدهند . نقادی بصورت های مختلف و از جهات گوناگون آغاز گشت .

فلاسفه ای که دارای مشرب عرفان بودند اغلب پای عقل را چوبین و کوتاه و خود را قادر نمیدیدند که با این پای ضعیف راه دور و دراز معرفت را طی کنند . جمعی دیگر فلاسفه ایدالیست بودند . ایدالیستها بر خلاف آنچه عده ای تصور میکنند در بحث وجود برای نفی و اثبات واقعیات وارد میدان نکرده اند بلکه از لحاظ نقادی فکر و در صحنه وسیع بحث معرفت و

فروغ علم ————— در آستانه دنیای...
شناسایی بتوان ارائه يك طرز مشخص و معلوم ظاهر شدند. بعبارت دیگر سخن اصلی و حقیقی آنها برای این نبود که از شیئی درك شده و چگونگی آن بحث کنند بلکه بیشتر از مدرك یعنی درك كفته سخته درك و تصویری که از شیئی درك شده در ذهن مرتسم میگردد از اینجا سخن می گفتند. ایدآلیسم بجای اصالت واقعیت خارج اصالت صورت درك شده در ذهن را مبنای فهم و درك دانائی بشر قرار داد.
ما برای بررسی و بحث در حقایق اشیاء هر بصورتی از آنها دسترس نداریم.

این ذهن ماست که تصویری از اشیاء در اختیار ما میگذارد و این تصاویر هستند که مبنای قضاوت ما قرار میگیرد ما بدرك واقعیت اشیاء توانائی نداریم. حقیقت آنها چیست نمیدانیم. ما صورتی از آنها درك میکنیم و در آگاهی و دانائی ما اصالت با این صورت هاست نه با حقایق خارجی چیز هایی که نمیتوانند صورتی بعود گیرند برای ما قابل درك نیستند. هر قدر واقعیت خارجی داشته باشند تا در چهار چوبه ابعاد محصور نگردد برای ما قابل درك و تصور نیستند.

ما قبل از تصدیق ناگزیر از تصور میباشیم،
جان لوتیس نویسنده مارکسیست فرانسوی اظهار میدارد: «ایدالسیسم عبارت از نقد بیش از حد معرفت بشری است.»

بمدها پاسکال و کانت نظریات تازه تر و بدیتری در این باره اظهار داشتند. قطعی است پاسکال منکر وجود دنیای خارج نبود. از کسانی بود که با لاباتوار سروکار داشت در فیزیک و ریاضیات تجربیات و کشفیات سودمندی از خود بجا گذاشت.

این سخن ناحق و نارواست که باید آلیستها نسبت میدهند که همه چیز وجود ندارد در دویوار و تخته و اتومبیل و شهر و کشتی - اینها همه در ذهن ما هستند واقعیت خارجی ندارند. ما در سر آغاز این بحث گفتیم ایدآلیسیم بحث اصلی و اساسی خود را بوجود و چگونگی واقعیت خارج اختصاص نمیدهد بلکه تقادی فکر بشری و بررسی در ارزش معلومات را وظیفه اصلی و حقیقی خود قرار میدهد.

صیحیح است که بر کلای انگلیسی عقیده ای نظیر این اظهار میدارد ولی عقاید یک نفر فیلسوف آنهم در بحث وجود را نباید بجای ایدآلیسم که بحث در معرفت بشری است جا زد و حقایق را جز آنچه هست وانود ساخت.

